

## فهلویات هاما و صفت و کشفی بزبان آذری اصطلاح رازی یا شهری

اولین بار که در کتاب دو ضات الجنان به کلمه «رازی» بر خوردم چون در مورد شعری بود که بلطفه آذری در اطراف تبریز از ماماعت صفت روایت شده و نیز مترادف با کلمه «شهری» آورده شده بود ، برای من این اشکال پیش آمد که اگر مقصود از کلمه «رازی» (که در بعضی نسخ نیز رازی ذکر شده) همین «رازی» منسوب به «ری» باشد چه باعث شده است که ماما عصمت اسپستی که در سه چهار فرسنگی تبریز میزیسته وابدا بخارج سفر نکرده در محل خود بزبان رازی شعر بگوید و بازچه موجب شده که مردم آنحدود زبان رازی را شهری نامیده‌اند و چرا زبان اهل ری در میان آنها رواج داشته (۱) .

این اشکال دیرگاهی خیال مرا بخود مشغول داشته بود تا اخیرا که دوست ارجمند آقای هنرمند تفضلی از کمال کرم و بزرگواری سفینه گرانبهای خود را در اختیار بندۀ گذاشتند و در ضمن مطالعه آن یکبار دیگر باین کلمه بر خوردم و اشکال تاحدی مترفع گردید .

سفینه آقای تفضلی که بخط نستعلیق خوش نوشته شده و تاریخ اتمام آن سال ۱۱۲۵ قمری است، دارای بیش از دوهزار بیت شعر مشتمل بر رغزل و دویستی و رباعی و حکایاتی از آثار بعد از مغلول تا عصر نویسنده آن میباشد و بیش از چهل بیت از سه چهار لهجه محلی در آن موجود است .

موضوعیکه در سفینه مزبور ارتباط به بحث فعلی ما دارد اشعار است که از مهان کشفی نقل کرده و در ضمن آن گفته شده است که او را (بعنی کشفی را) بزبان رازی اشعار آبدار بسیار است و چون در حکایات مزبور چنانکه خواهیم دید تصریح شده که

مهان کشفی اهل نمین از نواحی اردبیل بوده و اشعار خود را در آنجا سروده و بخارج از آذربایجان نرفته، میتوان دریافت که کلمه «رازی یا رازی» یا شهری بزبانی اطلاق میشده که در شهرهای آذربایجان معروف بوده و این چنین زبان بطود مسلم زبان مردم «ری» نمیتوانست باشد

آنچه بنظر این حقیر میرسد اینست که چون از عهد ترکمانان قراقویونلو رفت و رفته ترکی رواج یافته وزبان آذری متروک شده محاوره اهالی شهرهای آذربایجان معمولاً بتراکی بوده ولی خواص زبان محلی خود را نیز میتناخته و با آن در موارد مخصوص سخن میگفته‌اند، مطلبی که این نظریه را تائید میکند حکایتی است از شیخ‌الاسلام پیر حاج حسن که در همان کتاب روضات الجنان آمده باین تفصیل:

«شیخ‌الاسلام حاج حسن از طبقه صوفیه اولیه و مهر و تربیت شده بباب فقیه اسپستی و خاندان او بود، او معاصر سلاطین قراقویونلو است، پسری داشت موسوم بشیخ ابو بکر اورا بفرمان میرزا اسکندر پسر قرایوسف بن محمد ترکمان در تبریز بدارآویختند وقتی که جسد او را پدرش پیر حاج حسن درزاوه خود که در درب سر در بود دید گفت.

اسکندر روم کشتی روت کشاد(۱)»

در حکایت فوق پیر حاج حسن وقتی جسد پسر خود را بردار دیده بزبان آذری بر اسکندر نفرین کرده و حتماً این زبان در آن زمان معمول نبوده و همگان معنی آنرا در نمی‌یافته‌اند و گرنه عاقلانه نبود که پیر حاج حسن چنین سخن گوید واژه‌های سلطوت اسکندر نیندیشد.

بنابراین بنظر اینجانب اطلاق «رازی» با «رازی» در قرن هشتم بزبان آذری از آنجهت بوده (که چون زبان ترکی بر مردم تحمیل شده) در مواقیع مخصوص باین زبان راز دل میگفته‌اند و چون زبان ولایتی آنها بوده آنرا «شهری» نیز خوانده‌اند و بعدها که زبان آذری از میان رفته نیز تا دیر زمانی اصطلاح «رازی» و «شهری» در مورد ترانه‌ای محلی بکار میرفته چنانکه در خاتمه رسالت اناجرانی که مخصوص به اصطلاح زنان و اعیان و اجلال تبریز در قرن دهم است در فصل ششم در تعریف جوان چنین آمده (۲)

۱- معنی عبارت چنین است: اسکندر بزم را کشتی «خدا» بسرت کشاد

۲- دک ایران کوده جزو دهم ص ۱۲۵

«رازی دان، شهری خوان، واکر دووا کردار، واراه و وارفتار باشان و اشان میرفت»<sup>(۱)</sup> و نشان میدهد که «رازی دانی» و «شهری خوانی» در آن رمان یکنوع افتخار و امتیاز بشمار میرفته.

در هر حال اینک عین بیان روضات الجنان در مورد ماما عصمت و همچنین عبارات مربوط بکشفی را از سفینه آقای تفضلی در اینجا می‌آورم تا خوانندگان محترم خود را از دراین باره فضاحت فرمایند:

الف - در نسخه‌ای از روضات الجنان که منعکس بكتابخانه مرحوم نهاده‌الاسلام بوده و اکنون در تصرف دانشمند معظم آقای سلطان القرائی است در شرح حال ماما عصمت چنین آمده:

ناج النساء ماما عصمت از خاندان باباقیه احمد اسپستی است و اسپست دهی است بین سر درود و اسکویه زنی بود عارفه و با وجود حال درایام سلطنت ملوك قراقاویونلو در تبریز زندگی می‌کرد، برزگری بود که بکار زراعت آن عارفه قیام می‌کرد وقتی مشغول تخم افکندن و بذر کاشتن بود ماما عصمت نیز حاضر و ناظر بکار برزگر متعرض شده گفت که تخم را خوب نمی‌باشی، برزگر گفت که تو زنی واژامور ذراعت بی‌خبر خوبست بحال خود باشی، ماما عصمت از این سخن او برآشت و گفت چکستانی هپسندم<sup>(۲)</sup> گویند برزگر همان لحظه آنجا افتاد و قالب از جان تھی کرد وقتی که جسد برزگر را گرفته بخاکش سپردند، ماما عصمت برسم تعزیت بخانه او رفته و این دو بیت را که بزم رازی است و مردم آنرا شهری می‌گویند خواند:

### ۱ - هنومنتی هنومنتی هنومنت

نهنوش<sup>۱</sup> باده‌ای بو آبی<sup>۲</sup> از دست

من بمنتی خطائی باهر<sup>۳</sup> از دست

زوان تاوان<sup>۴</sup> دهان بیروان (بیزوان) وست<sup>۵</sup>

(۱)- معنی عبارت چنین است: رازی دان و شهری خوان با کرد و کردار و راه و رفتار به

آشیان میرفت

۲- آقای دکتر توابی در شماره اول سال هفتم نشر به این عبارت را بنقل از هزارات اینطور آورده «چکستانی مپسندیم» و چنین معنی کرده‌اند «ای بهشتی مرانم مپسندی؟» و اگر عبارت روضات الجنان صحیح باشد باید آنرا چنین معنی کنیم «ای بهشتی مرانم مپسند؟»

hanu mastè hanu masté hanu mast  
 hnu vaš bâdai bu âbi az dast  
 man bemasti xatâi bâmer az dast  
 zovân tâvân dahâne bizovân vast

معنی : هنوز و هنوز مست است ، هنوزش باده ای بود از دست شد، از دست من بستی خطای سر زد و ناوان زبان ، دهان بیزبانرا (شاره بیز کر) بست .

ب - در سفینه آقای تفضلی س ۱۰۷ چنین آمده :

« مهان کشفی از بزرگان واعیان زادگان باتمکین نمین بود و در عشق شاهد پسری شور بده حال گشت و کارش بشیفتگی و ملال کشید عاقبت بارد بیل افتاد و بر خاکریز با روی شهر کلبه ای داشت شبی شیخ صدرالدین را بر او گذار افتاد و تقدی فرمود کشفی این دو بیت وصف حال گفت :

۲ - شوی « خوش ار (از) شوان مدر (قدر؟) دیرا (دیرم<sup>۸</sup>)

که صدر عارفان در صدر دیرا (دیرم)

ج « خور ناو اج<sup>۹</sup> (تاواج) دیمش<sup>۱۰</sup> خوش<sup>۱۱</sup> یشو<sup>۱۲</sup>

از فروحان<sup>۱۳</sup> (فروجان) هزاران بدر دیرا (دیرم)

شیخ صدرالدین را حال او خوش آمد و چون صفائ درونش بدید براو رحمت آورد و مطلع نظر کیمیا اثر شیخ گردید تا از قنطره عشق مجاز بحقیقت رسید و کشفی را کشف الغطایی دست داد تا آرامش خاطر یافت واو را بزبان رازی اشعار آبدار بسیار است و این ایات بر سبیل تیمن قلمی گردید - لیله سه شنبه پانزدهم دجب المرجب فی منه ماه وعشرين بعداللف »

۳ - ح (ج) او یانم<sup>۱۰</sup> چو<sup>۱۱</sup> او نان (اویان) و نده<sup>۱۲</sup> یمان

ج او یان. یان و دیل<sup>۱۳</sup> آگنده ایمان

۲ - تلفظ و معنی شعر چنین است :

sovi xaš az sovâne ʃadr direm  
 Ke sadre ărefân dar sadr direm  
 je xor tâvâje dimeš xaš de,išow  
 az forujân hezârân badr direm

معنی : از شبان قدرشی خوش دارم که صدر عارفان را در صدر نشانده ام - از تا بش خورشید رویش خوش در این شب هزاران بدر فروزان دارم

## چواو تمایان (اویانمان) بسویه‌ی (ی) خویش خوانی

چرا در رنج گیقی منده<sup>۱۱</sup> ایمان  
je uyâ nem co uyân vanda imân  
je uyân yâno dël âganda imân  
co uyân mân besuye xiš xânè  
cerâ dar ranje giti manda .imân

معنی: از خدا هستم و برای خدا بنده ام ، و دل و جان از خدا کنده‌ام ، چون

خدا مرا بسوی خویش می‌خواهد پرها در رنج گیتی مانده‌ام؛

۴ - یرم<sup>۱۰</sup> اج مان برانی بان (مان؛) بایجی<sup>۱۱</sup>

ورم یان رنجه دیرن (ی؟) آن بایجی

بهر «ر» ه چون بآئین ویم ما

همم کفر «و» همم ایمان بایجی  
yarem aj mân berânè mân be ijè  
varem yân ranja dirè, ân be ijè  
behar rah con be â'ine'veyem mà  
hamem kofro bamem imân be ijè

معنی: اگر مرا از خانمان براند ، خانمان هیچ است و اگر جان من رنجه دارد

آن هیچ است ، در هر حال چون بآئین او بمن مرادم کفر و هم ایمان هیچ است

۵ - هنه<sup>۱۲</sup> د گومش (ش) آواز الستم

هننه ج نعت احصی (؟) دیله مستم

همیدون کهنه عهدم نوی<sup>۱۳</sup> کشفی

نه پنداری مکر امروجه<sup>۱۴</sup> و ستم

hano de gusè âvaje alastem  
hano je na'te ohsı dëla mastem  
hamidun kohna ahdem nuyè kassfi  
na pendâri magar emruja vastem

معنی: هنوزم آواز الست بگوش است، هنوز از نعت احصی (؟) دلمستم، همچنین عهد

کهنه‌ام «ای کشفی» نواست تا پنداری که تازه بسته ام

۶- قسمت اول اشاره بآیه قال الست بر بکم قالوا بله... و قسمت دوم بر من روشن نیست

۷ - بغم کامی گشانی (کشانی) دور جهرم<sup>۲۶</sup>  
 که این آشته گردانی بتهرم (بتهرم؛)<sup>۲۷</sup>  
 ج پیری امرم (آیرم؛) آلاوه کم کرد  
 همانا هیزم آلاوده و هرم<sup>۲۸</sup>

bešam kâmi kašânè dowre jahrem  
 ke in âsofta gardânè beLahrem  
 je piri âyarem âlâva kam kard  
 hamânâ heyzome âluda vahrem

معنی : دور چرخ مرا بغم کامی میکشاند که چنین آشته میگردانند ، از پیری  
 آذر عشق را اشتعال کم شده‌مانا هیزم برف آلاوده‌ام ( سفیدی مودا بیرون تشبیه کرده )

#### ۷ - سحر گاهم که عشق آلاوه گیری

چور ( خور ؛ ) اج سوج درونم ناوه ( تاوه ) گیری  
 ج چشمان آوه<sup>۲۹</sup> ریجم<sup>۳۰</sup> نا ( نا ) شوای ( شوآئی )

شفق اج آوه‌یم خوناوه گیری  
 sahar gâhem ke eš lâlâva girè  
 xor aj suje darunem tâva girè  
 je çâshmân âva rijem tâ sow âyè  
 šafa lâ aj âvayem xunâva girè

معنی : سحر گاهان که آتش عشق مشتعل میشود خورشید از سوز درون من تا بش  
 میگیرد ، از چشم اشک میریزم تا شب آید و شفق از اشک خونین من رنگ خون بگیرد

#### ۸ - یراج پیری مهان بی‌رنگ و بوئی

جدرد ناتوانی زرده روئی

اجین نعمت مرا ( ترا ؟ ) شکری بی‌ایر<sup>۳۱</sup>

که این از خواهش اماره دوئی<sup>۳۲</sup>  
 yar aj piri mehân bi rango buyi  
 jedarde nâtavâni zardaruyi  
 ajin ne'mat torâ šokii bebâyer  
 ke in az xâheše ammâra du'yi

۷ - در این شعر کشی بدویتی مغربی توجه داشت ( رکشماره گذشته )

۸ - در این شعر شاعر نام خود را آورده

معنی : اگر ای مهان ! از پیری بی رنگ بو هستی واز درد ناتوانی زرد روئی  
ترا براین نعمت شکری واجبست که چنین (عملت پیری) از خواهش نفس اماده دورمانده ای

### ۹ - یراو گیری <sup>۳۴</sup> توابی رو سایم <sup>۳۵</sup> اج سر

یقین زانم <sup>۳۶</sup> که لاوم <sup>۳۷</sup> گیری اوسر <sup>۳۸</sup>

### ورم اج بر برانی واکیانی شم

#### میان اهناهه داران خاکم اوسر

yar ow giri to iru sâymem aj sar  
yałin zânem ke lâvem giri owsar  
varem aj bar berâni vâ kiyân şom  
miyân ahnâma dârân xákem ow sar

معنی : اگر یک دوز تو سایه ازسر من بر گیری یقین میدانم که فریب افسار مرا  
خواهد گرفت ، اگر تو مرا از در برانی بکه رو آورم میان عاشقان خاک بر سرم <sup>۴</sup>  
تند کر - از اشعار فوق که بنام مهان کشفی در سفينة آفای تفضلی آمده با توجه  
بمقدمه آن وقاراں دیگر مطالب زیر استنباط میشود :

اول - این کشفی از اهل نمین اردبیل واز بزرگ زادگان آن عددود بوده که دل در  
کرو عشق مهوشی داده و کارش بشیدائی کشیده تا جایی که ترک خانمان گفته و شهر اردبیل  
آمده در کلبه ای محقر بر کنار باروی شهر منزل گزیده و در آنجا به لاقات شیخ صدرالدین

۹ - این دو بیتی را با اندک تغییری آفای مجتبی مینوی (در بازده گفتار به تقلیل از کتاب  
مرصاد العباد نجم الدین رازی معروف بدایه) آورده اند و چون تاریخ تألیف آن کتاب در  
اواسط قرن هفتم است بنا بر این از حیث زمان بر کشفی مقدم بوده و میتوان تصور کرد  
که این دو بیتی از کشفی نیست - دو بیتی مزبور در آن کتاب چنین است : « گرنه واگیری  
ابروسام اوسر اند مویم که گیره لام اوسر ارم اج در برانی ور بر بوم میان اهناهه کاران  
جام اوسر » که آفای مینوی در معنی آن بعلت وجود اغلات در مانده اند و بنظر اینجانب  
صورت صحیح آن باید چنین باشد : « گرنه واگیری ابرو سام اوسر اند مویم  
که گیره لام اوسر ارم اج در برانی و بر بوم میان اهناهه کاران خام اوسر » و باید  
چنین معنی شود : اگر روزی سایه بر سرم نگستره چندان بگریم که سیل بر سرم گیرد  
اگر م از در خود به بر بوم برانی میان عاشقان خاک بر سرم ( این دو بیتی از نسخه چاپی  
حذف شده )

نامی که از عرفا بوده نائل آمده و از مجاز به قیمت رسیده و از اشعارش نیز تاحدی کمال معنوی او پیداست

دوم - در تاریخ ۱۱۲۰ گه کاتب سفینه در ذبل احوال کشفی قید کرده ازوی بطور گذشته باد نیکند و بنا بر این زمان او قبل از قرن دوازدهم بوده و چون از طرف میدانیم که «زبان» آذری در قرن نهم از آذر با یجان بر افتاده بوده (۱) فاچار باید قبول کنیم که زمان این کشفی که به آذری شعر سروده از قرن نهم نیز بالاتر میرود

سوم - در شرح حال او اشاره بمقابلات با شیخ صدرالدین نامی شده که از عرفای مشهود زمان خویش و ساکن شهرستان اردبیل بوده و با مراجعه بتاریخ تنها یک صدرالدین می بینم که بعد از تیمور در اردبیل بعرفان معروف است و آن شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی است که در ۷۰۴ تولد یافته و در ۷۹۴ فوت کرده و دوره ارشاد او از ۷۳۵ که سال رحلت شیخ صفی الدین است شروع می شود (۲) بنا بر این منظور کشفی اگر همین شیخ صدرالدین باشد ملاقات کشفی با او مربوط بیکی از سالهای ۷۳۵-۷۹۴ بوده و زمان حیات او منطبق با قرن هشتم است و از حیث زمان تقریباً با هاما عصمت که کودکی جهانشاه را کمان را در کشیده (سلطنت جهانشاه از ۸۴۱ شروع می شود) معاصر بوده (۳) چهارم - دو بیتی شماره ۵ و شماره ۹ بالاندک اختلافی در ضمن اشعار «آدم» در رساله آذری آمده (۴) و در همان کتاب در صفحات ۵۶ و ۵۷ اشعاری بنام کشفی ذکر شده که از حیث فکر و مضمون با اشعار مذکور در فوق اختلاف دارد و در عرفانی در آنها دیده می شود و اگر آن اشعارهم از همین کشفی باشد باید تصور کنیم که مربوط بدورة قبل از ملاقات او با شیخ صدرالدین بوده و حاکمی از عشق مجازی او است و چیزی که تاحدی این نظریه را تأیید نمی کند بعضی اصطلاحات و عبارات است که در هردو تکرار شده و نشان میدهد که گوینده آنها بیکی است . از قبیل عبارات «غم کام» و «آوه» و «وهر آلوهه هیزم» و امثال اینها که در اشعار رساله آذری آمده و بتر تیپ در دو بیتی شماره ۶ و ۷ و ۸ نیز

۱ - رک رساله آذری چاپ سوم ص ۵۵

۲ - رک دانشمندان آذر با یجان ص ۳۲۹

۳ - نسخه خطی روضات الجنان متعلق بعاج حسین آقا نجفیانی تألیف درویش حسین حافظ از فضلای قرن دهم ص ۴۲۵ و ۴۲۶  
۴ - رک رساله آذری چاپ سوم ص ۵۸

موجود است - با این فرض ممکن است آن اشعار را هم از «مهان کشی» بدانیم مخصوصاً که عجالتاً غیر از او شاعری «کشی» تخلص که بلهجه آذربایجانی شعر سروده باشد نمی‌شناسیم (۶) بنابراین بیفاایده نخواهد بود که در پایان این مقاله بوضیح و اصلاح اشعار منذ کوردر رسالت آذربایجانی پردازم :

۱۰ - اشته چشم‌مان<sup>۴۹</sup> جمن دل برده «ای» ما (تنه)

لو از خون دل خورده «ای» ما (تنه)

مگر خون بوهر آن شریکه تو خورد

که بان خون خورد نرخوکرده‌ای ما (تنه)

ešte cašmân jeman del borda'i te

lowé az xune dêlem xarda'i te

magar xun bu haron širî ke te xard

bân xun xardaner xu kerdâ'i te

معنی : با چشمانت از من دل برده ای ، بالبته خون دلم خورده‌ای، مگر هر

شریکه تو خوردی خون بود که بخون خوردن خوکرده‌ای ؟

۱۱ - بدرا دریان<sup>۵۰</sup> دهم بور<sup>۵۱</sup> او سرم ما

روانی مش که ذ(د) با بر(پایر)<sup>۵۲</sup> مردم ما

bedarder yân dahem bur ow sarem mà

ravâni meš ke de pâyer merem mà

معنی . بر سرم بود که بدرا دریان دهم ، روان شو تا در پایت بسیرم

۲ - چو شیرینفر لوان<sup>۵۳</sup> اندیشه دیر «م»

همیشه یان شیرین پرورم ما

ce širiner lovân andiša direm

hamiša yâne širin parvarem mà

معنی : چون ایان شیرین تو در اندیشه من است همیشه جان شیرین می‌برورم

۳ - من غم کام کشتن آخره دیرو (دیر)

«که» این کژپشته وار و غم خورم ما

mane گام kâm koštan âxera dir

ke in kaj pošta vâro گام xorem mà

معنی : کشتن من غم کام آخر دیراست که چنین کچ پشته بار و غم خورم

۴ - همین (چنین؟) کین غم جمن یان آویاج <sup>۴۴</sup>

عجب زانه که جین غم یان (یان) برم ما

cenin kin ڦam jeman yân âvyâjé

ajab zânem ke jin ڦam yân barem má

معنی : چنین که این غم جان مرا میگذارد عجب دارم که از این غم

جان بدر برم

۵ - چو چشم سوبشاير <sup>۴۵</sup> «دید» دیمیر (یمر)

جياء<sup>۴۶</sup> ديمى «ج» دو چشم آورم ما

ce cašmem su bešâyer did dimer

jeyâ dimi je do cašm âvarem má

معنی : چون نور چشم میتواند روی ترا به بیند (از غیرت خواهم که) رونی

جدا از دو چشم آورم

۶ - از بدیمی دیر <sup>۴۷</sup> چون آوکنم (او کنم <sup>۴۸</sup>) چشم

اچم <sup>۴۹</sup> بی چشم دیمی چون گرم ما

az bedimi diyar cun owkanem cašm

ajem bi cašm dimi cun garem má

معنی : من با روی دگر چگونه نگاه کنم و از این روی بی چشم چگونه بگریم

## ۷ - يراز شمعي ويرپروانه گردا

اده (او ه <sup>۴۰۰</sup>) آيروشان<sup>۵۰</sup> بال و پرم ما

yar az šam'i vayar parvâna gardâm

ave áyer vešâ bâlo parem má

معنی : اگر شمع و اگر پرواوه شوم از این آتش بال و پرم خواهد سوت

## ۸ - شوان يرنرنی (ير نزفي) آوه آيرم آو

سحر گه و او<sup>۵۱</sup> بري خاکسترم ما

šowân yar nezné áva áyerem áv

sahar gah vâ baré xâkestarem má

معنی . شبها اگر اشک به آذرم آب نزند سحر گه باد خاکستر مرا خواهد برد

## ۹ - چرا کنفی جه چشمان آوه ریجی

که آوانه نشان آیرم ما  
cerâ kasfi je cašmân âva rijé  
ke âv âna nešâne âyerem má

معنی : از آن کشفی از چشمان اشک می ریزد که اشکها نشان آذر من است  
(چون از چوب تر در آتش آب میچکد)

۱۲ - دیس (پس) مشگین غزالان و س<sup>۷۴</sup> تاک و پو

کاوه (گاده<sup>۷۵</sup>) مشگم گت<sup>۷۶</sup> کافور هرسو  
de pas mošgin gázálán vas takopu  
gáda mošgen geta káfur har su

معنی : از پس مشگین غزالان بس تکابو کردم اطراف مشگم را کافور گرفت  
(یعنی موها بیم سفید شد)

۲) - ولین آلاله این<sup>۷۷</sup> با غم خزان گرد

بشه<sup>۷۸</sup> آلاله وان رنگ «و» ولان بو  
ve in álâla,in bâdhem xazân kard  
bešo álâla,ân rango velân bu

معنی : با غم بر گل ولایه من خزان گرد ورنگ لالگان و بوی گلان برفت

۳) - دلم چون وشکه<sup>۷۹</sup> یارب که وینم

سیاو انو شاه<sup>۸۰</sup> نیک و شکو<sup>۸۱</sup>  
delem çun vešgohè yárab ke vinem  
seyâ vânusa espi nik vošgu

معنی : دلم چون بشکهد «یارب» که می بینم بنشه سیاوه سفید شده و جای طراوت را

خشکی گرفته است

۴) - ره مرک آمین<sup>۸۲</sup> راروشن آبه<sup>۸۳</sup>

هرم تاری که اسپی کردد (اج) مو  
rahe marg ámiyan râ rowšan ábè  
harem târi ke espi kard aj mu

معنی : برای راه آمدن مرک روشنی شد هر تاری که ازموی من سفید کرد

۵)- یر ۷۵ آهم برآور «دا» عجب نی

که وهر<sup>۶۴</sup> آلوده «هیزم» پردنه دو

yara âhem bar âvardâ ajab ni

ke vahr âluda heyzem por dahé du

معنی : اگر (پیری) آهم را برآورده عجب نیست زیرا هیزم برفآلوده

زیاد دود میدهد

۶)- تنم خشک آیرم تیج آبه (ام) دای<sup>۶۵</sup>

ز آیر خوش و شه خشک آبیه چو

tanem xošg âyarem tij âmadâya

ze âyer xoš vešé xošg âbiya çu

معنی : تنم خشک و آذرم تیز شده، چوب خشک شده در آتش بهترمی می‌وزد

۷)- دم از گرمی هزن کشفی دپیری

خوره زردی<sup>۶۶</sup> نبی تاواج خورد (خور) سو

dam az garmi mazan kaſfi de piri

xora zardi nebi tâvâje xor su

معنی : کشفی ! در پیری دم از گرمی هزن که آفتاب غروب را تابش نور

خورشید نیست

۸)- دلم چا (جا)<sup>۶۷</sup> یاسه<sup>۶۸</sup> وس سک (تنگ) آمدای

جه صبرم شیشه از (او) سنک آم دای

delem jâ yâsa vas tang âmadâya

je sabrem šišah ou sang âmadâya

معنی : دلم جای نومیدیست بسکه تنگ آمده - شیشه صبرم بر سنک آمده

۹)- پریزای<sup>۶۹</sup> دمست (مست) افسون اجین دل

که این دیوانه و دنگ<sup>۷۰</sup> آمدای

parizây maste afsuna ajin del

ke in divâna vo dang âmadâya

معنی : از این دل که چنین دیوانه و دنگ آمده پریزاد مست افسونست

۳) - تراوش <sup>۷۰</sup> گونه آن دل (ول؟)، واچه پرورد

کاین میراو (سیراوه) خوشرنگ آمدای

tarâveše gûna on vel vâce parvard

ke in sirâvo xošrang âmadâya

معنی : انگل طراوت گونه اش را با چه پروردش داده که چنین سیراوه و خوشرنگ آمده

۴) - کوانین <sup>۷۱</sup> دلبراج شوخان وشنگان

«و» این <sup>۷۲</sup> شوخ «و» واين شنگ آمدای

kovânin debar aj šuxân o šangàn

ve in šuxo ve in šang âmadâya

معنی : کدام يك از دلبران شوخ وشنگ باين شوخی و شنگی آمده

۵) - از اج نیکان (نیکان) نه واج نامیان نه

عجب نی کاج منش ننگ آم دای

az aj nikân nevo aj nâmîyân ne

ajab ni kaj mânâš nang âmadâya

معنی : من از نیکان و نامداران نیستم (بنا بر این) عجب نیست که ارمنش ننگ آمده

۶) - دکشی دل صفائی نی دریغا

که آن آئینه پر زنگ آم دای

de kašfi del safâyi ni dari lâ

ke on âina por zang âmadâya

معنی : در دل کشی صفائی نیست، ابد ریغه که آن آئینه را زنگ گرفته

۷) - هلا خورمنده جه مانک <sup>۷۳</sup> وجودی

یوفائی چه مایان کهنه خوئی (کینه جوئی ؟)

من نزانست که شهرانی امن <sup>۷۴</sup> وات <sup>۷۵</sup>

هر که ناکس پرست رنج روئی

halâ xor manda cah mânak ve juyè

bi vafâyi je mâyân kina juyè

man nezânest ke şahrâni aman vât

har ke nâkas parastè ranj ruyè

معنی: آگاه باشید خود شبد بجاه وعاه بجهوئی مانده و بیوفایی از ما کینه می‌جوید  
من نمیدانستم که مردم شهرهایی بمن گفتند که از ناکس پرستی رنج می‌روید

### ۱۵- هر صبحی جه مرغانهای و هوی (أی؟)

زبان بذکر حق سبحانه گوی (أی)

مبش بی یاد حق کشفی توصیحان

اگرچه حق پرسنی آرزوی (أی)

har sabâhi je moi lân hâyo huyè

zabâن be zekre haq sobhâna guyè

mabaš bi yâde hâq kašfi to sobhân

agar ce ha لای parasti ârezuyè

معنی: هر صبحی مرغانرا های-وئی است و زبانشان بذکر حق گویاست.

ای کشفی: بامدادان از باد حق غافل مباش اگرچه حق پرستی (برای تو)

آرزوی بیش نیست (بعنی توفیق پیدا نخواهی کرد)

۱ - هنوژش = hanuvas (رک مقاهمای گذشته)

۲ - مخدف «بور» = bu

۳ - abi = بشد: این فعل در لهجه رازی نیز معمول است و در اشعار کشفی

بصورت abé - مضارع آن bi است و کشفی bé و be هر دورا بکار برده

۴ - ameran = ماضی مطلق از = amer - آمدن - (رک مقاهمای گذشته)

۵ - zovântâvân = توان زبان - در لهجه‌های مختلف آذری مانند اغلب

لهجه‌های شمالی مضارع و صفت بر مضارع ایه و موصوف مقدم آورده می‌شده.

۶ - بست = vast

۷ - شبی = sow+i

۸ - دارم = direm - (رک مقاهمای سابق)

۹ - ز «مخفف از» = ce je - (رک مقاهمای سابق)

۱۰ - تابش = tâvâj

۱۱ - روی و صورت - این کلمه در اغلب لهجه‌های شمالی و جنوبی

بکار می‌رود.

۱۲ - مخفف «در» = حرف اضافه - (رک مقاهمای گذشته)

- ۱۳ - i = این «اشارة نزدیک» (رک مقالهای گذشته)
- ۱۴ - foruj = فروز
- ۱۵ - uyân = خدا - (رک مقالهای سابق)
- ۱۶ - eo = برای (رک مقالهای سابق)
- ۱۷ - vanda imân = بندوهستم
- ۱۸ - dil = دل - (رک مقالهای سابق)
- ۱۹ - manda = مانده
- ۲۰ - yar+m = گرم مخفف (اگرم) - (رک مقالهای سابق)
- ۲۱ - ijâ = هیجست (رک مقالهای سابق)
- ۲۲ - hané = مخفف عنی = هنوز (رک مقالهای سابق)
- ۲۳ - nu = نو
- ۲۴ - em+ruj = امروز
- ۲۵ - Yamkâmi = غم خوری
- ۲۶ - jahr = مبدل «چرخ» - مازنده «بهر» مبدل «برخ» - در تبریز هنوز بچرخ نخ دیسی jahra میگویند و چرخ خرمن کوبی نیز kahra نامیده میشود
- ۲۷ - tahr = شاید مبدل «ترح» = تلحظ معنی غم و مصیبت باشد - در شعر معالی نیز tahr آمده (۱)
- معالی دل چو درمان دانه چونیش او جور و جفا همخانه چو نیش  
 تهروان یارو اندوهان مصاحب محتنان مان غمان کاشانه چو نیش  
 واگر چنانکه حدس زده شده «قهر» یاشد معنی آن معلوم است
- ۲۸ - âyer = آذر - (رک مقالهای سابق)
- ۲۹ - vahr = برف : این کلمه بصورت vafr در بهلوی و همچنین لهجه‌های جنوبی موجود است، و چنانکه در مقالهای سابق متذکر شدیم «هر» در لهجه‌های شمالی با «فر» در لهجه‌های جنوبی مساوی است
- ۳۰ - âva = اشک - کشفی همچا بجای «اشک» کلمه «آوه» را بکار برد  
 ۳۱ - rijem = ریزم - عموماً «ز» در لهجه آذری به «ج» با «ج» بدل شده (رک مقالهای سابق)

- ۳۲ - bâyer = باید - (رک شماره ۴۵ )
- ۳۳ - duyî = دوری - (رک مقاله مربوط با شعار شیخ صفی )
- ۳۴ - owgiri = برگیری - (رک مقالهای سابق)
- ۳۵ - sây = سایه -
- ۳۶ - zânem = دانم - (رک مقالهای سابق)
- ۳۷ - lâv = فریب - (رک مقالهای سابق)
- ۳۸ - owsar = افسار
- ۳۹ - este + casmân = چشم تو ، ( رک مقالهای سابق )
- ۴۰ - yân = جان
- ۴۱ - bur = بود (رک مقالهای سابق )
- ۴۲ - pâ + yer = پایت (رک مقالهای سابق )
- ۴۳ - lovân = لبها - «شیرین لوان » یعنی ابهای شیرنست (رک شماره ۵ )
- ۴۴ - âviyâjé = (مرکب از «ا» علامت استمرار و «ج» = گداز ) میگدارد ( رک مقالهای سابق )
- ۴۵ - besâyer = بشاید (رک شماره ۳۲ )
- ۴۶ - jeyâ = جدا - تبدیل « د » به « ی » در آذری معمول بوده ( رک مقالهای سابق )
- ۴۷ - diyar = دکر - ( رک مقالهای سابق )
- ۴۸ - owkanem + افکنم . (رک مقاله سابق)
- ۴۹ - ajem = مرکب از « اج » = « از » و « م » ضمیر اول شخص مفرد « اجم بی چشم دیمی » = از این صورت بی چشم
- ۵۰ - ave = مرکب از « a » مخفف « از » و « ve » بجای « این » اشاره - ( رک مقالهای سابق )
- ۵۱ - vesâ = بشود - در مورد دعا و تردید در مضارع و أمر « الفاضفة شده »
- ۵۲ - vâ = مخفف « واد » = بار - (رک مقالهای سابق)

- ۵۳ - **vas** = بس
- ۵۴ - **gâda** = شاید این کلمه از «گرد» به معنی پیرامون و اطراف کرته شده باشد (۱)
- ۵۵ - **geta** = (سوم شخص مفرد ماضی اخباری از فعل **getan** = گرفته)
- ۵۶ - **in** = علامت نسبت و در فارسی دری نیز موجود است «سیمین - پشمین» ولی در فارسی دری در موردی «این» بکار می‌رود که مقصود بیان جنسیت باشد اما در آذری مطلقاً برای نسبت در هر مورد **in** بکار میرفته (رک مقاله‌ای سابق)
- ۵۷ - **bešo** = مخفف «بشر» = «بشد» (رک مقاله‌ای سابق)
- ۵۸ - **vesgohè** = « بشگه » مخفف « بشکوهه » = شکوپا شود
- ۵۹ - **espi** مخفف اسپید = سفید
- ۶۰ - **vošgu** = ممکن است این کلمه از **vošg** = خشک‌آمده باشد (۱)
- ۶۱ - **âmiyan** = آمدن
- ۶۲ - **âbè** = شد (رک شماره ۳)
- ۶۳ - **yara** = مرکب از «یر» و «a» مخفف «است»
- ۶۴ - **vahr** = برف = وفر
- ۶۵ - **âmadâya** = سوم شخص مفرد ماضی نقلی از فعل «آمین» (رک شماره ۶۱۰)
- ۶۶ - **xorazardi** = آفتاب غروب
- ۶۷ - **yâs** = یاس و نومیدی
- ۶۸ - **parizây** = پریزاد - تبدیل «د» به «ی» در اشعار کشفی زیاد دیده می‌شود: آمین = آمدن - جیا = جدا - ویاچ = گداز
- ۶۹ - **dang** = گیج و بیحواس. این کلمه در تبریز هنوز معمول است
- ۷۰ - **tarâvêš** = از تراویدن - در اینجا مقصود از تراوش طراوت باشد و «تراش» در فرهنگ به معنی ترشح آمده: خسر و انجی گوید: بخل همیشه چنان تراشد از آن روی کاب چنان از سفال نوبترابد
- ۷۱ - **kovân** = کدام
- ۷۲ - **vein** = این ترکیب در اشعار کشفی همه‌جا «چنین» معنی میدهد

ماه = mânak - ۷۳

بمن = aman - ۷۴

سوم شخص مفرد ماضی از فعل = vâtan - گفتن - صیغه‌های مضارع  
آن از jâv می‌آید (دکمال‌های سابق)

تبریز اسفند ماه ۱۳۳۵ - ادب طوسی

